



محمد گلبن

سردار اسعد دوم

چون آقای محمد گلبن ضمن بررسی و مطالعه نوشته عباس اسکندری در کتاب آرزو (که حقاً کتاب مستند تاریخی نیست) و با استفاده از نوشته ملک الشعراء بهار و دیگران به موضوع قتل سردار اسعد پرداخته است چاپ مقاله ایشان را بوسیله می‌سازیم تا مگر آگاهان با دقت کافی در ضبط خاطرات خود آنچه را می‌دانند بنویسند.

آینده

جعفر قلی خان بختیاری سردار اسعد دوم که قبلاً ملقب به سردار بهادر بود از سران جوان مشروطه‌طلب بود و در اغلب جنگهای مشروطه شرکت داشت. در اوایل مشروطه به سرکردگی نهصد تن از سواران بختیاری به همراهی بیرم برای رفع غائله رحیم‌خان چلبیانلو به اردبیل رفت، و غائله مخالفان مشروطه را خاموش کرد. بعد از کودتای ۱۲۹۹ والی کرمان شد و در کابینه سردار سیه، وزیر پست و تلگراف بود، و در خرداد ۱۳۰۶ شمسی پس از روی کار آمدن کابینه مخبرالسلطنه (مهدیقلی هدایت) به وزارت جنگ منصوب شد و در کابینه فروغی (شهریور ۱۳۱۲) همین سمت را داشت. او از رجالی است که سبب گشته شدنش را درست نمی‌دانیم.

عباس اسکندری در کتاب خود به نام «تاریخ آرزو» نوشته است: «با مقدمات فوق و اثبات اینکه در عمل خوزستان سردار اسعد عامل مهم رفع غائله آنجا نبود، معذک باید قبول کرد که در تصفیه عمل بختیاری کمک بسیاری به ارباب خود کرد. سردار اسعد خدمت به ارباب خود می نمود، و ضمناً تصور می کرد به مملکت هم خدمت می کند. عیب بزرگ این شخص خود پسندی بود با اینکه دوستان خود را می پرستید از آنها شنوائی نداشت و حرف حساب را نمی پذیرفت. این شخص در سقوط نصرت الدوله کمک کرد، زیرا شخصاً با او میانه خوبی نداشت. ولی از گرفتاری تیمورتاش محزون شد فوراً ترد شاه رفت، داد و فغان کرد حتی جرأت نمود و به او نسبت بی وفائی داد. و او در جواب خیلی از علاقمندی که به تیمورتاش ابراز کرد، تمجیدش نمود و تأکید کرد مقتضیات چنین ایجاب نمود... این مرد ساده نفهمید که این گله متوجه او هم هست، و به اصرار مأموریت از شاه گرفت که تیمورتاش را دلجوئی کند. حبس و محاکمه تیمورتاش بمیان آمد... در این اثنا نشان درجه اول تاج به او داده شد... اینها همه مقدمه نقشه ای بود که در پائیز سال ۱۳۱۲ باید اجرا می شد.

بنابر معمول هر ساله، در دشت گرگان در ماههای پائیز مراسم اسب دوانی به عمل می آمد. هیئت دولت و کلاهی مجلس و نمایندگان خارجی مقیم ایران، و رجال حضور به هم می رسانیدند. روز اسب دوانی در حضور تمام مدعوین با کمال خوشی و خنده روئی مراسم به عمل آمد، و بعداً در موقع دادن جوایز شاه روبه حاضرین نموده گفت من میروم بقیه جایزه ها را اسعد به جای من تقسیم می نماید»^۱

ملك الشعراى بهار در یادداشتی که ظاهراً برای درج در جلد سوم «تاریخ مختصر احزاب سیاسی» نوشته چنین مرقوم داشته است:

«قبل از خاتمه روز اسب دوانی در صحراى گرگان شاه سابق به شهر گرگان مراجعت کرد و به سردار اسعد وزیر جنگ دستور دادند «شما جواثر را از طرف من تقسیم نمائید» او هم پس از انجام دستور به اتفاق همراهان به شهر گرگان به حضور شاه رفته در همان شب مجلس آس بازی با حضور شاه تشکیل [می شود]، بازی کنندگان عبارت بودند از: سردار اسعد، قوام الملك، سرلشکر نقدی و دکتر شیخ (احیاء الملك) دکتر امیر اعلم هم بدون اینکه داخل در بازی باشند ایستاده حضور داشت.

شاه مانند همیشه با حالت معمولی مخصوص بخود، با حریفان دور میز مشغول بازی و نسبت به سردار اسعد با همان گرمی و لطف برد و باخت می کردند. پس از چندى خطاب به دکتر امیر اعلم کرد [و گفت] برو سؤال کن تلگرافات رمز را کشف کردند یا خیر! دکتر از اطاق خارج و بعد از مراجعت جواب داد که حاضر است. شاه بدون درنگ بلند شد و از اطاق خارج شد، به اطاق جنب وارد، يك نفر افسر چند کاغذ به ایشان تسلیم پس از مطالعه کاغذها را در جیب گذاشت و به اطاق بازی وارد شد، حریفان همین طور سرپا ایستاده شاه اشاره کردند مجدداً مشغول بازی شوید. بدون اینکه

کوچکترین آثاری از وجنات و رفتار او مشاهده شود، شروع به بازی نمودند، فقط امشب را چند دقیقه زودتر از معمول خاتمه بازی داده و حضرات را مرخص نمودند که رفته و استراحت نمایند. صبح روز بعد که طبق معمول همراهان بایستی به حضور بروند اطلاع دادند که شاه بطرف بابل رفته و از رفتن به بهشهر (اشرف) از توقف شب در آنجا منصرف شدند. حضرات هم یکسره بطرف شهر بابل رفته نزدیک ظهر به شهسوار وارد. سردار اسعد به اتفاق همراهان در عمارتی که مخصوص ایشان تعیین شده بود، و بسا عمارت شاه مقداری مسافت داشت وارد شدند، که ناهار را صرف نموده و سه ساعت بعد از ظهر شرفیاب شوند.

در سر میز ناهار قوام‌الملک، سرلشکر نقدی دکترا امیراعلم و دکترا شیخ (احیاءالملک) حاضر بودند، پس از صرف ناهار سردار اسعد اظهار داشت که من در اطاق دیگر کمی استراحت کرده بعد شرفیاب می‌شوم.

دکترا امیراعلم به قصر شاه رفت در اطاقی که ناهار صرف شد، سه نفر نامبرده دیگر توقف نمودند لحظه‌ای نگذشته بود که سرهنگ سهیلی رئیس شهربانی مازندران جلو در اطاق حاضر و به آنها اظهار کرد که حق خروج از اطاق را ندارید. یک نفر آزان هم جلوی در اطاق مأمور شد. این سه نفر با حالت بهت بدون اینکه کلمه‌ای اظهار نمایند، به یک دیگر نگاه می‌کردند.

پس از یک ساعت سرهنگ سهیلی مجدداً جلو در اطاق حاضر و به دکترا شیخ اظهار کرد شما خارج شوید. او هم اطاعت کرده و همراه سرهنگ سهیلی به اطاق سردار اسعد وارد [شد] در این اطاق سردار با لباس بلند خواب پشت میزی نشسته و دکترا را هم دستور به نشستن روی صندلی مقابل میز داد. روی میز مقداری لوازم و اشیاء از قبیل ساعت مچی، دستمال، اسکناس و پول و طلا و مداد و کیف و غیره متعلق به سردار گذاشته شده بود. سرهنگ صورتی از این اشیاء قبلاً حاضر کرده و به دکترا شیخ اظهار داشت: این اشیاء را با این صورت تطبیق و بعد زیر آن را امضاء نمائید، او هم دستور را انجام داد، وزیر صورت را امضاء کرده و تسلیم نمود و بعد سرهنگ آنها را در دستمال خود سردار قرارداد و به دکترا گفت دیگر با شما کاری نیست به همان اطاق بروید، در تمام این مدت کلمه‌ای بین سردار و دکترا شیخ رد و بدل نشد. دکترا وارد اطاق قبلی شد قوام و سرلشکر نقدی همانطور ساکت نشسته بودند. پس از چندی سرهنگ سهیلی اظهار کرد که شما آزاد هستید و می‌توانید خارج شوید. آنها که از اطاق خارج شدند گماشته سردار اظهار کرد: آقا را با اتومبیل سیمی و چند نفر مأمور بردند.»^۲

هنگامی که سردار اسعد را از مازندران به تهران گسیل می‌دارند، ادیب‌السلطنه

۲- نقل از یادداشتهای خطی ملک‌الشعراء بهار که امیدست در جلد سوم «بهار و ادب فارسی»

سمیعی رئیس درباراً بنا به دستور رضاشاه تلگراف زیر را به اداره کل نظمیه تهران مخابره کرده است. این تلگراف در تاریخ ۱۷ آذر ماه ۱۳۱۲ بصورت رمز شاه به شماره ۱۲۹۹ از مازندران، بدین مضمون به تهران مخابره می‌شود.

خیلی فوری است، ریاست اداره کل تشکیلات نظمیه حسب الامر مطاع مبارک ملوکانه ارواحنا فداه ابلاغ می‌نماید چون بواسطه کشف سندی که شرکت جعفرقلی خان اسعد را با تیمورتاش در قضیه نفت می‌رساند، و خودتان اطلاع دارید مشارالیه تحت توقیف درآمده و اشخاص مفصله ذیل را فوراً توقیف نمائید: سردار اقبال، سردار فاتح برادر سردار اسعد، اما نقلی خان ممسنی، سرتیپ خان بیور احمدی، شکرالله بیور احمدی پسران سردار ظفر و کلیه بختیاریهائی که در قضیه شرکت داشته‌اند. اسعد را فردا تحت الحفظ بوسیله نظمیه به مرکز می‌آورند. هر جا مقتضی است او را حبس نمائید تا ترتیب محاکمه داده شود. رئیس دفتر مخصوص، حسین.

این بود آنچه بهار در مورد دستگیری سردار اسعد یادداشت کرده و متن تلگراف رمز را بدان پیوسته است.

مطلب مهمی را که در مورد دستگیری سردار باید مورد دقت قرار داد، مسئله چگونگی اخلاق و روحیه سردار اسعد است و چنین بنظر میرسد که همین جنبه اخلاقی و روحیه اسعد بیشتر علت و باعث گرفتاری او شده باشد. چرا که اصولاً باید به این نکته توجه داشت که سران ایالات بخصوص سران ایالات کرد و لر و قشقائی و بختیاری هر یک در محدوده ایلاتی خود از قدرت و نفوذ فوق العاده منطقه‌ای بهره‌مند بوده‌اند، و هنوز هم کم و بیش هستند، و ظاهراً در مورد دستگیری سردار اسعد هنگامی که رضاشاه خانباها اسعد را که او نیز یکی از خوانین بختیاری بود، به زندان فرستاد از گزارشهایی که به او داده‌اند دریافته است که هیچ بعید به نظر نمی‌رسد که وزیر جنگ قدرتمند او ممکن است روزی دست بکاری بزند و برای او باعث گرفتاری بشود. از این رو وسیله گرفتاری او را فراهم می‌کند، و او را نیز چون خانباها اسعد به قصر قجر می‌فرستد. بزرگ علوی در کتاب پنجاه و سه نفر، اشاره‌ای به روحیه و اخلاق لرها و کردهای

زندانی دارد که برای شناخت روحیه افرادی امثال سردار اسعد درخور توجه است.

«کردها و لرها و محبوسین ابد با هم توطئه می‌کردند، جاسوسان زندان يك کلاغ چهل کلاغ کرده داستانها بگوش رؤسای زندان میرسانیدند. از پشت کربدور هفت به جمعیتی که پشت در آهنی و پنجره‌های کربدور شش ایستاده بودند، تماشای می‌کردم، فاصله ما از آنها شاید دو تا سه متر بود، یکی از رؤسای ایل بختیاری به زبان لری با آنها صحبت می‌کرد، می‌خواست آنها را متقاعد کند که يك شب فقط اجرای حمله خود را به تعویق اندازند، رؤسای کردها و لرها که با این قیام مخالف بودند یا به کربدور ما می‌آمدند، و یا خود را در گوشه‌ای از هشت پنهان کرده بودند. آن رئیس ایل بختیاری

۳- چون امضای تلگراف «رئیس دفتر مخصوص حسین» است مقصود حسین شکوه (شکوه‌الملک) است نه حسین سمیعی (ادیب‌السلطنه) که دومی رئیس دربار بود. بعد از تیمورتاش سمت وزیر درباری از میان رفت و رئیس دربار مرسوم شده بود. (آینده)

مدتی با شورشیان صحبت کرده، بالاخره نتوانست آنها را قانع کند، و عصبانی شد از آنها پرسید چه می‌خواهید بکنید؟

— می‌خواهیم درها را بشکنیم و از زندان بگریزیم.»^۲

در مورد اتهام سردار اسعد مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه) نوشته است: «توقیف سردار اسعد ۲۶— آبان ۱۲، شاه برای اسب دوانی پائیز به بابل رفتند، سردار اسعد همراه است، و قوام‌الملک مصاحب او شبها تا مدتی در خدمت شاه به صحبت می‌گذرانند، هفته بعد خبر توقیف سردار اسعد و قوام رسید، در حالی که شب تا دیر وقت با شاه و مورد مهربانی بوده‌اند. بمبی در شهر ترکید، روز بروز اعتماد می‌گاهد. قوام‌الملک



موفق می‌شود شرنیاب گردد و با حال گریه عرض کند که با سردار اسعد ارتباطی ندارد. چون او را مورد التفات شاه دیده است خود را به او بسته مرخص می‌شود. سردار اسعد را به قصر آوردند، دهم آذر، از محمدتقی خان برادر سردار که نماینده ملت بود سائب مصونیت شد، همچنین قوام‌الملک. محمدتقی‌خان را به قصر فرستادند. سیزده فروردین، معروف شد که اسعد فوت کرده است، کار به محاکمه نکشید، گفته شد که محرمانه اسلحه به بختیاری وارد شده بوده است. بعدها در ملاقات از شاه شنیدم، بلی می‌خواهند محمد حسن میرزا را بیاورند، شهورت‌رانی که از این بیشتر نمیشود. بیش از ایسن چیزی نفرمودند و معلوم بود صحبت از اسعد است»^۵.

۴— بزرگ علوی: «۵۳ نفر» ص ۲۳۶ — ۲۳۷. ۵— خاطرات و خطرات، ص ۵۱۴.

حسین مکی، در تاریخ بیست ساله نظری دارد، در مورد سردار. حدس میزند که علت اینکه شاه عاقبت مزد خدمتهای سردار را داد، این بود که او نامزد کودتای ۱۲۹۹ می‌بوده. نظر مکی چنین است: «اولین کسی که نامزد کودتا بود، طبق یادداشت‌هایی که نویسنده نزدیکی از دانشمندان و محترمین معاصر بختیاری دیده است، سردار اسعد بختیاری بود، که جریان تاریخی آن بدین شرح بوده است:

از چند نفر مطلعین شنیده شد که تقریباً اواخر کابینه وثوق‌الدوله موقمی که بختیاری‌ها به‌عنوان کمک به‌اردوی دولتی برای رفع قائله و تعقیب رضای جوزدانی برخاسته بودند، با آنکه تقریباً دو سه ماه هم از واقعه قتل رضای جوزدانی گذشته بود، معهداً بنام اینکه به‌تعقیب رضا جوزدانی خواهند رفت، دسته، دسته وارد اصفهان شده در آنجا متمرکز گشتند، تا اینکه شبی در عمارت چهل ستون اصفهان مجلس مشاوره‌ای بین تمام سران بختیاری تشکیل یافت و موضوع فرماندهی این اردو چریک بختیاری مطرح گردید. بالاخره سردار اسعد نامزد فرماندهی اردو شد، ولی این رأی به‌تصویب نرسید. برای تعیین سرکردگی این اردوی چندین هزار نفری، بین آنها اختلاف نظر شد، حتی کار به‌تزارع و مناقشه کشید، در اثر این اختلاف صبح هر یک از سران بختیاری قسمت‌های خود را برداشته روانه خاک بختیاری گردیده، و بالتبجیه نتوانستند به‌ایجاد اتحاد موفق گردند، تا بر اثر این بتوانند مقدمات حمله به‌تهران و کودتا را فراهم سازند، «شاید این موضوع هم مقرون به‌صحت نباشد».

از علت‌های دیگری که در مورد دستگیری و قتل سردار اسعد به‌آن اشاره شد، یکی هم این است که عباس اسکندری می‌نویسد: «البته میشود دوستی او را با تیمورتاش و اصراری که در استخلاص او نمود سبب کوچکی به‌حساب آورد، مخالفت رؤسای بختیاری را هم با دولت مرکزی، دیگران موجب این قتل دانسته‌اند، اما سوابق عمل سردار اسعد بر علیه کسان خود، این موضوع غیر قابل قبول است. داشتن سهام نفت جنوب هم گناه بشمار آمده، ولی هیچ‌کدام دلیل قاطعی برای مدعی‌العموم محسوب نمیشود».

اینها نظر‌هایی بود که در مورد اتهامات سردار اسعد ذکر کرده‌اند. اما بنظر می‌آید قوی‌ترین دلیل اگر صحت داشته باشد، نظری باشد که مهدیقلی هدایت از قول رضاشاه نقل کرده که می‌خواست محمد حسن میرزا را وارد کند. به‌رحال سردار در زندان در اثر فشارهای پنهان و آشکار با مرگ تدریجی دست بگریبان بوده، و خود از علت مسمومیت غذای خود مطلع میشود، و چون پرده از اسرار چگونگی مسمومیت برداشته میشود، سردار را از زندان قصر به جبر به زندان موقت می‌آورند و ظاهراً در همان اطاقی که چند سال بعد فرخی یزدی و دیگران را به‌قتل می‌رسانند، به‌قتل رسانیده‌اند.